

لحن و جایگاه و نقش آن در اشعار حافظ

احمد رضی (استاد دانشگاه گیلان)

سهیلا فرهنگی (استادیار دانشگاه پیام نور)

مقدمه

لحن یکی از خصایص آوایی زبان گفتاری و بیانگر حالتی است عاطفی که گوینده قصد القای آن را دارد. در ادبیات نمایشی و در شعر، لحن مخاطب را به درک عواطف سخنگو رهنمون است همچنین در نشان دادن فضای گفتمان و، بر اثر آن، در فهم درست معنای آن سهم مؤثر دارد. مراد ما از لحن در این مقال کیفیتی است که ادای سخن در بیان حالات نفسانی گوینده می‌یابد.

در مقاله حاضر، جایگاه و نقش لحن در اشعار حافظ به روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده است.

اشاراتی به نقش لحن در تأثیر کلام حافظ را می‌توان در آثاری همچون از کوچۀ رندان (۱۳۶۹) از زرین کوب؛ مکتب حافظ (۱۳۶۵) از منوچهر مرتضوی؛ گمشده لب دریا (۱۳۸۲) از پورنامداریان (۱۳۸۲) سراغ گرفت. همچنین گروهی از شارحان اشعار حافظ، در لابه لای شرح، گاه به لحن ابیات گریز زده‌اند.

در زبان‌شناسی، لحن به نواخت (معادل tone) تعبیر می‌شود و یکی از عناصر آوایی زبرنجیری شمرده شده است. لحن حاصل عناصر آوایی زبرنجیری-تکیه stress؛

نواخت tone؛ و آهنگ است که هر سه فراورده درجه ارتفاع (زیر و بمی) صوت یا قوت صوت در هجا یا واژه یا گروه و جمله‌اند. در برخی از زبان‌ها مثلاً زبان چینی، با نواخت، از واحدهایی با واج‌های یکسان واژه‌های متعدد به معانی متفاوت ساخته می‌شوند. لحن کلام، در عین حال، نمودار منش گوینده لذا سبک او نیز هست. وقتی گروهی از شاعران در قالب و مضمون همسان و مشابهی شعر می‌سرایند، تفاوت سبک آنان در تفاوت لحن آنان نیز بازتاب می‌یابد.

لحن، در اصطلاح روایت‌شناسان، علاوه بر شیوه بیان هر شخصیت، بر فضای بیانی خاص داستان نیز دلالت دارد که نویسنده از طریق آن تلقی خود و طرز ارتباط با مخاطبان را نشان می‌دهد. مثلاً لحن پیر مغان در اشعار حافظ عموماً مهربانانه است. اما لحن کلی در مجموع اثر آشکار می‌گردد و فضا و حال و هوای آن را مصور و نمودار می‌سازد و حالات عاطفی و موقف فکری اثرآفرین را حکایت می‌کند. بدین سان، لحن، در جنب شرح و توصیف، کیفیت گفت‌وگو، درجه وضوح، منطقی بودن وقایع و فضای حاکم بر اثر را پدید می‌آورد. (لوئیس، ص ۲۶)

لحن گفتاری شخصیت‌ها با لحن کلی اثر رابطه تنگاتنگ دارد. این دو، در متن از یکدیگر اثر می‌پذیرند. از این رو، برای تشخیص درست هریک از آنها باید به این تأثیر و تأثر توجه کرد.

لحن در پیدایش حالت روحی mood نیز سهیم است. در واقع، لحن احساسی است که گوینده می‌خواهد منتقل کند و حالت احساسی است که با لحن در مخاطب پدید می‌آید و این دو همواره یکی نیستند. (شمیسا، ص ۲۹۵)

لحن کلام انواع متعدد دارد و می‌تواند به صور گوناگون درآید از جمله رسمی یا غیر رسمی؛ جهت‌دار یا بی‌تفاوت؛ صریح یا چندپهلوی؛ عاطفی یا استدلالی یا جدلی؛ گفتاری یا نوشتاری یا تلفیقی از آن دو؛ فخر و روشانه یا فروتنانه؛ مؤدبانه یا رکیک؛ مشفقانه یا کینه‌ورزانه؛ پرده‌در یا پرده‌پوش؛ متین یا سبکسرانه؛ روشن یا معماگونه؛ تلخ یا شیرین؛ حماسی یا غنایی یا تعلیمی؛ نوازشگر یا ستیزه‌جویانه؛ پیروز یا شکست‌خورده؛ بازدارنده یا برانگیزاننده؛ جدی یا شوخی؛ انتقادی یا توجیه‌گر؛ موافق یا مخالف؛ آرام یا ملتهب و هیجانی؛ عادی یا غافلگیرکننده؛ صادقانه یا ریاکارانه؛ رندانه یا روراست و

صادقانه و ساده دلانه؛ آمرانه یا ملتسمانه؛ تیزهوشانه یا کودن صفتانه؛ شاد یا اندوهگین؛ قاطع یا مردّد.

کارویژه‌های لحن

لحن، به حیث یکی از مؤلفه‌های برقراری ارتباط با مخاطب در کلام، نقش حسّاسی در تأثیر سخن دارد. از این رو، پاره‌ای مباحث فنّ بلاغت به خصوص در علم معانی با لحن مربوط است. همچنین، چنانکه اشاره شد، لحن کارکرد سبک‌شناختی دارد چون حالت روانی‌گوینده در لحن سخن منعکس می‌گردد و عواطف و هیجانات او در لحن سخنش نمودار می‌گردد. لحن خصلت و منش اثرآفرین را نشان می‌دهد و خصایص فرهنگی-اجتماعی و خلیقات او را باز می‌نمایاند. از لحن سخنگو می‌توان طرز برخورد او با مخاطبان یا عناصری را که در اثرش آمده‌اند دریافت؛ مثلاً این که قرین احترام است یا تحقیرآمیز و یا بی‌تفاوت.

بعلاوه، لحن شاعر یا نویسنده نمودار زاویۀ دید و نحوه نگاه او به مطلب است و نشان می‌دهد که او از چه منظری به آن می‌نگرد. بدین‌قرار، بهره قابل ملاحظه‌ای از فحوای سخن در لحن آن نهفته است، چنانکه لحن را «نحوه لقای حرف‌های نگفته از طریق زبان» خوانده‌اند. (اسکولز، ص ۲۹)

لحن در ادبیات داستانی از عناصر مهم شمرده می‌شود، بر محتوا و همه عناصر دیگر داستان اثر می‌گذارد، و عامل پیونددهنده این عناصر است. برای لحن سه نوع روایتی، نمایشی، و از آن نویسنده قایل شده‌اند و آن، بیش از عناصر دیگر داستان‌نویسی، خواننده را وسوسه می‌کند تا اثر دیگری از نویسنده را بخواند (← پین، ص ۱۱). البته این نظرها درباره نقش لحن در داستان مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد همچنین در همه داستان‌ها مصداق ندارد. این قدر هست که، در گروهی از داستان‌ها، لحن بر سایر عناصر-پیرنگ، زاویۀ دید، شخصیت‌پردازی، و صحنه‌پردازی-غلبه دارد. مثلاً در داستان کوتاه گلدسته‌ها و فلک از جلال آل احمد یکپارچگی و ثبات لحن چنان خواننده را مجذوب می‌سازد که عناصر پیرنگ را به سایه می‌راند. (← میرصادقی، ص ۵۲۵)

برای تشخیص لحن هر سخن، لازم است به موضوع آن، موقعیت گوینده، و احوال مخاطبان فرضی آن توجه شود. ضمناً لحن نشانه‌هایی در سخن دارد که، در نوع شفاهی آن، راحت‌تر تشخیص داده می‌شوند. از جمله این نشانه‌ها خصوصیات صوتی همچون قوت و دانگ یا گام (تونالیت) است که، اگر عمد و آگاهانه باشد، نمودار عواطف و کیفیات نفسانی گوینده است. وقتی کلام گفتاری نوشته می‌شود، بخشی از نشانه‌ها پنهان می‌مانند که تنها بعضی از آنها را با استفاده از علائم سجاوندی می‌توان نشان داد، علائمی که در شعر نو نیز از آنها بهره‌جویی می‌شود.

در شعر سنتی، عناصر پنهان لحن از راه دیگری نشان داده می‌شود که با اشارات نمایشنامه‌نویسان مشابهت دارد. انواع نمونه‌های آن را در غزلیات حافظ فراوان می‌توان یافت. نمونه‌ای از آن است:

به لابه گفتمش ای ماه‌رخ چه باشد اگر به یک شکر ز تو دلخسته‌ای بیساید
به خنده گفت که حافظ خدای را میسند که بوسه تو رخ ماه را بیالاید*
نمونه‌های دیگری از آن است: به مزده گفت، به روی خندان گفت، زیر لب خنده‌زنان گفت، به آواز
حزین گفت، به طنز گفت، پنهان گفت، خوش گفت، افسوس‌کنان گفت، به فغان می‌گوید، به بانگ بلند
می‌گویم. اما مواردی وجود دارد که لحن نشانه‌نمایی ندارد و این فقدان ابهام‌آفرین و
زمینه‌ساز دو یا چندگانه خوانی می‌شود. شاهد آن مصراع دوم بیت

اگر دشنام فرمایی وگر نفرین دعا گویم جواب تلخ می‌زبید لب لعل شکرخا را
است که خوانش آن در وجه اخباری و استفهامی در تقابل قرار می‌گیرند و، برای پی بردن
به آن وجه که مراد شاعر بوده، از توسل به قرینه‌های درون‌متنی و بینامتنی گزیر نیست.**
شاعر، به جای آن دسته از نشانه‌های پیدای لحن در گفتار که متناظر نوشتاری ندارند
مثل دانگ صوت (تونالیت) و ضرباهنگ (ریتم) کلام همچنین عناصر آوایی حشوگونه

* مثالها از غزلیات حافظ به نقل از تصحیح علامه قزوینی است.

** از جمله، به قرینه مفاد بیت اول همچنین در این مورد خاص قرینه بینامتنی مشکل‌گشاست، از جمله

در غزل مولانا:

ستیزه کن که بتان را ستیزه شیرین است بهانه کن که بتان را بهانه آیین است یا این بیت در غزل سعدی:
لازم است آن که دارد آن همه لطف که تحمل کندش این همه ناز که خواندن بیت حافظ به وجه اخباری
را مرجح می‌سازد.

در گفتار که گوینده فواصل کلمات را با آنها پُر می‌کند، از اصوات و عناصر دیگر کلامی بهره می‌جوید. از اصوات - که به حیث مقوله صرفی، نقش انتقال عواطف را بر عهده دارند - بهره می‌جوید. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش آه ازین لطف به انواع عتاب‌آلوده
در این بیت حافظ، به قرینه جمله امری پس از آن، به لحن ندایی (=حافظا) خوانده می‌شود و آه (به حیث عنصری از مقوله صرفی اصوات) برای بیان و واکنش عاطفی شاعر به کار رفته است.

چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هو هو من ز دست پیاله چه می‌کنی می‌هی
در این بیت از غزل حافظ، می‌هی بیانگر «هشدار» شاعر است.

گاه نیز چگونگی کاربرد قید و صفت ارزش‌گذار در کلام می‌تواند بار عاطفی آن را بنمایاند. در اشعار حافظ، واژه‌هایی مانند فریاد، فغان، الغیث لحن دادخواهانه؛ و واژه‌ها و ترکیباتی همچون افسوس، دریغ و درد، ای کاش، حسرت؛ سروش، هانف، مژده، بشارت؛ هیبت، حاشا، حاش لله، انکار؛ آفرین، مرحبا، خیز، بیا و بیار ترغیب را ترجمان‌اند. در این میان، واژه «بیا» در دیوان حافظ جایگاه خاصی دارد. حافظ، با استفاده مکرر از آن و همبسته‌ها و وابسته‌های معنایی آن مثل آی، بازای، درآی، مخاطبان خود را به کارهای نیک فرامی‌خواند: بیا که قصر امل سخت سست‌بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است*
تعبیری مانند ترسم، ندانم، گوئیا، تا ببینم را نیز حافظ بارها برای نشان دادن تردید و تأمل که مخاطب را به فکر وامی‌دارد به کار می‌برد:

ترسم این قوم که بر دُرْدکشان می‌خندند در سر کار خرابیات کنند ایمان را
کوتاهی و بلندی جمالات، همچنین نوع جمله از حیث خبری یا انشایی بودن و، مهم‌تر از همه، نحوه چینش واژه‌ها در جمله از مؤلفه‌های مهم ایجاد لحن به شمار می‌روند. هر واژه صدایی دارد؛ ردیف کردن چند واژه بیانگر یکی از حالات نفسانی شاعر نیز لحن خاصی را القا می‌کند، نمونه‌اش:

سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم

** نظیر آن در شعر سعدی: بیا که فصل بهار است تا من و تو به هم به دیگران بسپاریم باغ و صحرا را

در این بیت، ردیف شدن واژه‌های سوز، اشک، آه، ناله بیانگر دردمندی شاعرند اما تعبیر آنها به نظر لطف لحن کلام را طنزآمیز ساخته است.

حافظ جمله‌های امری را بیشتر در مضامین تعلیمی به کار می‌برد که با نوع آنها همخوانی دارد. جملات پرسشی نیز در اشعار حافظ خاصیت لحنی گوناگون دارد. شاعر این وجه فعلی را گاه برای تبری به کار می‌برد: من و انکار شراب این چه حکایت باشد و گاه برای بیان تعجب و گلایه ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه.

موسیقی کلام نیز ابزار مناسبی برای ایجاد لحن در محور عمودی شعر است که نقش مهمی در القای کیفیت فضای قطعه شعر دارد. اوزان کم‌اوج و فرود جووباری با ضرباهنگ آرام — که از آنها در اغلب غزل‌های حافظ استفاده شده است — به سروده‌هایش متانت می‌بخشد و آنها را آرام‌بخش می‌سازد. به خصوص موسیقی بیرونی و کناری همچنین ردیف‌های اشعار حافظ در ساخت و پرداخت غزل نقش اساسی دارند و با مضمون غزل همساز و هماهنگ‌اند. مثلاً، در اولین غزل دیوان حافظ، موسیقی کناری ناشی از تکرار نشانه جمع «ها» در پایان هر بیت کمک می‌کند تا موسیقی حاصل از وزن بیرونی در جهت هماهنگی با کیفیت عاطفی غالب در آن — درد و اندوه فراق و مشکلات طاقت‌سوز راه عشق — تقویت شود. در واقع، این تکرار به منزله برآوردن آهی است از سر درد در هر لحظه (پورنامداریان، ص ۳۴۰). همچنین ردیف «می‌آید» در غزل به مطلع مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید با ردیف «بازآید» در غزل به مطلع اگر آن طایر قدسی ز دم بازآید در ساخت و پرداخت فضای امیدبخش؛ و ردیف «فراق» در غزل به مطلع زبان خامه ندارد سربیان فراق در تکوین فضایی اندوهبار و حسرت‌آمیز نقش اساسی دارد. همچنین ردیف «نمی‌دهد» در غزل به مطلع بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد سراسر غزل را با غبار یأس و نومیدی تیره می‌سازد.

غزل قالبی است برای اشعار غنایی — قالبی که مناسب‌ترین شکل برای انتقال احساس و عواطف است و الزاماتی دارد. طبیعی است که شاعر، با اختیار این قالب، در فضایی خودمانی و صمیمانه و با لحنی مهربانانه و نرم سخن بگوید و احوال نفسانی خود را در جو عاشقانه بیان کند. از این رو، لحن مناسب همین فضا است که بر اغلب مضامین اشعار حافظ، هرچند اجتماعی و اخلاقی، سایه افکنده است. مثلاً وی، در بیت

لحن رندانه چندوجهی و ترکیبی است همچنانکه حافظ لحن غنایی را با لحن تعلیمی درمی آمیزد. فی‌المثل نصیحت شنو را در جایگاه معشوق می‌نشانند و او را پند می‌دهد و از این طریق بر قوت تأثیر کلامش می‌افزاید. نمونه‌ای از این لحن را در بیت نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک‌نهاد بهتر آن است که با مردم بد نشینی می‌توان سراغ گرفت. گاه نیز، در فرم غزل، به لحن حماسی رو می‌آورد. این ویژگی را می‌توان در اشعاری که حافظ در آنها، «منم منم» کرده است، به وضوح دید. شاهد بارز آن غزلی است به مطلع

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
که، در آن، تعبیرات مفاخره‌آمیز به همراه وزن خیزابی یادآور اشعار حماسی است. این آمیختگی را در برخی از ابیات تخلص حافظ نیز می‌توان دید که گاه با عناصر اساطیری می‌آمیزد.

از خصوصیات دیگر لحن رندانه، طنزآمیز بودن آن است. «شعر رندانه با درآمیختن با شوخی و طنز و بازیگوشی، در برابر تمامی جدیت شعر زهد، نمای دیگر صحنه زندگی و جهان را بازمی‌نمایاند» (آشوری، ص ۳۶۲-۳۶۳). کاربرد طنز در اشعار حافظ گاه با عباراتی اعلام می‌شود نظیر:

در نیل غم فتاد سپهرش به طنز گفت الآن قد ندمت و ما یتفح الندم
ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت به خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست*
اما بسیاری از طنزهای حافظ قرینه آشکار ندارند. او، در طنز، شگردهای گوناگون، از بازی‌های زبانی گرفته تا وارونه‌گویی و مخالف‌خوانی و تغافل به کار می‌برد. علاوه بر طنزهای گفتاری، طنزهای موقعیتی نیز در اشعار او فراوان است. نمونه‌اش:

ز کوی میکده دوشش به دوش می‌بردند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
طنز حافظ، در پرتو لحن رندانه، سازنده و اثرگذار است و غالباً خصلت تنبیهی و اجتماعی دارد. آماج آن ریاکاران و مدعیاناند، زاهدان و صوفیان و مفتیان و واعظان غیر متعظانند که نمونه‌های آن را در ابیات زیر می‌توان یافت:

* لحن خودمانی در این جمله استفهامی بازتاب یافته است.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
بیا که خرقه من گرچه رهن می کده هاست
ز مال وقف نبینی به نام من درمی
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

لحن حافظ نسبت به خود

الیوت، در مقاله‌ای، «سه صدا در شعر» برای شاعر قایل شده است: آن که با خود سخن می‌گوید؛ آن که خطابش به مخاطب است؛ و آن که از زبان چهره‌نمایشی مخلوق خود است (Eliot, p. 47). در ابیات تخلص، حافظ، عموماً با خود سخن می‌گوید؛ گاه نیز، خود را مخاطب می‌سازد اما روی سخنش غیر مستقیم با دیگران است. لحن شاعر در ابیات تخلص گوناگون است: گاه فروتنانه، گاه فخر فروشانه؛ زمانی امیدوارانه، زمانی دیگر نومیدانه؛ در جایی، قرین بشارت؛ در جایی دیگر، قرین تحذیر. لحن، در این ابیات، به مقتضای موقعیت و مضمون اختیار می‌شود. گاه نیز یک مضمون در موقعیت‌های متفاوت با لحن‌های متفاوت و حتی متضاد بیان می‌شود. فی‌المثل، در آنجا که سخن از وصال است، یک بار می‌گوید:

وصالِ دوستانِ روزی ما نیست
بخوان حافظ غزل‌های فراقی
و باری دیگر:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم

یا

حافظ شبِ هجران شد بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی
لحن فخر فروشانه در ابیات تخلص غالب است و بیشتر در ستایش از هنر شاعر است. نمونه‌هایی از آن است:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست
حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت
تعویذ کرد شعر تو را و به زر گرفت
حافظ، در تفاخر، به فضیلت خود در حفظ قرآن نیز اشاره دارد.

در تعریض به مدعیان سخنوری، لحن کنایه‌آمیز و استخفاف دارد:

حسد چه می‌بری ای سست‌نظم بر حافظ قبولِ خاطر و لطفِ سخن خدادادست
حافظ بپر تو گوی فصاحت که مدعی هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت
حافظ چو آبِ لطف ز شعر تو می‌چکد کی مدعی نکته تواند بر آن گرفت

خودستایی‌های حافظ در این‌گونه ابیات تخلص، هرگاه ناشی از نوعی خودشیفتگی هنری او نیز تصور شود، با لحن کلی او بی‌مناسبت نیست. یکی از ویژگی‌هایی که کلام حافظ را دلنشین می‌سازد صنعت تجرید است. او، در این فن، حافظ شاعر را گویی شخصیتی جدا از خود تلقی می‌کند و آن را بسی بالاتر از خود قرار می‌دهد و، در واقع، شخصیت هنری خویش را می‌ستاید. (← طاهری‌نیا و همکاران، ص ۲۴۹)

لحن انتقادی نیز در تخلص‌های حافظ جایگاه ویژه‌ای دارد. حافظ، در این مقام، رندانه با خود سخن می‌گوید و در ما این احساس را برمی‌انگیزد که در سخنش نشانه‌ای از فروتنی و بی‌ریایی ببینیم. ابیات زیر شواهدی از این ترفندند:

حافظ این خرقة که داری تو ببینی فردا که چه زُنار ز زیرش به دغا بگشایند
آلوده‌ای تو حافظ فیضی ز شاه درخواه کان عنصرِ سماحت بهر طهارت آمد

لحن ترغیبی نیز در بسیاری از تخلص‌های حافظ به چشم می‌خورد که گاه با تحذیر همراه است. صیغه امری همچون خوان، شنو، خیز، بیا، گیر، ورز و صیغه نهی همچون منشین، مشو، مبوس در کنار قیده‌های دال بر استثنا و حصر همچون جز، ولی، در تکوین این لحن، نقش مؤثر دارند.

بر درِ مدرسه تا چند نشینی حافظ خیز تا از درِ میخانه گشادی طلیم
بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ پیاله گیر و کرم ورز و الصَّمَانُ عَلَیْ
حافظ منشین بی می و معشوق زمانی کایام گل و یاسمن و عیدِ صیام است

همچنین حافظ، در بسیاری جاها، از لحن خاکسارانه در رویارویی با معشوق و ممدوح بهره می‌گیرد:

حافظ اندیشه کن از نازکیِ خاطرِ یار برو از درگهش این ناله و فریاد بپر

لحن آرزومندانه نیز در تخلص‌های حافظ پربسامد است. این لحن بیشتر آرزوی او را برای وصال نشان می‌دهد:

ز نقشبندِ قضا هست امید آن حافظ که همچو سرو به دستم نگار بازآید
حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان باشد که مرغ وصل کند قصدِ دام ما

لحن حافظ نسبت به دیگران

در اشعار حافظ، از چهره‌های شاخص سخن می‌رود که وی نسبت به آنها نظر انکار یا قبول دارد. ریاکاران و مدعیان و زهدفروشان و صوفیان دامگذار در یک صف و رند و ساقی و پیر مغان و خراباتی در صف دیگر. دسته‌ای منفورند و دسته دیگر محبوب. ساقی یکی از شخصیت‌های محبوب حافظ است و در اشعارش بیش از صد و بیست بار از او یاد شده است. علاوه بر آن، یکی از دو مثنوی حافظ، «ساقی‌نامه»، به ساقی اختصاص یافته است. غزل‌های متعددی از او نیز خطاب به ساقی آغاز می‌شود از جمله نخستین غزل دیوانش «ألا یا ایُّهَا السَّاقِي أدرِ كَأْساً و ناولها»؛ «ساقی حدیثِ سرو و گل و لاله می‌رود»؛ «ساقیا آمدنِ عید مبارک بادت»؛ «ساقیا برخیز و درده جام را» و «ساقی بیار باده که ماه صیام رفت». در این اشعار، ساقی چند چهره دارد: «برابر با مغیبه باده‌فروش یا صنم باده‌فروش که خدمتکار خوبروی خرابات است؛ برابر با معشوق که یا در عین یاری به ساقی‌گری می‌پردازد یا از برکت ساقی‌گری به مقام یاری می‌رسد؛ ساقی به معنای عرفانی برابر با معشوق ازلی». (خزمشاهی، ص ۱۶۰)

حافظ، در خطاب به ساقی، رُک و صریح و اغلب به وجه و صیغه امری (بیا، بازای، بیار، بده، برخیز، بریز، ده، راحتی) رسان، (فرصتی) دان، ادرکأساً و ناولها) و در موارد اندکی به صیغه نهای (مفکن) سخن می‌گوید. مهم‌ترین چیزی که از ساقی می‌خواهد شراب است - حلال بسیاری از مشکلات به‌ویژه غم ناشی از زیستن و درمان بیماری‌های روحی و اخلاقی از جمله ریاکاری و خودپسندی:

ساقی به مژدگانی عیش از درم درآی تا یک دم از دلم غم دنیا به در بری*
او از ساقی با محاسن و سجایایی چون شکردهان، مهرو، گلرخ، با نرگس شهلا و لبانی غم‌زدا، اهل راز، حبیب یاد می‌کند؛ وی دعاگوی ساقی است و، در حلّ مشکل، به او توسّل می‌جوید همچون بیماری به طبیب:

* در این بیت طباق «از درم درآی» و «به در بری» بس هنرمندانه است.

ساقیا می ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبُود آنچه تعیین کرده اند
(مقطعات)

ساقی بیار آبی از چشمه خرابیات تا خرقة‌ها بشویم از عجب خانقاهی
اما زاهد چهره‌ای است که گاه به کسوت و اعظ و قاضی و فقیه درمی آید و ریاکار،
ظاهرپرست، فریبکار، بدخو، خودبین، عافیت‌طلب، گرانجان، مغرور، خودبین، بیحیا، و بیخبر از حقایق
شناسانده می شود. حافظ بارها لحنی طردکننده نسبت به او دارد:
برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نماند و نمان خواهد بود
گاه نیز، با لحنی هشداردهنده، می خواهد او را به حقایقی که از آنها غافل است متوجه
سازد:

زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار که ره صومعه تا دیر مغان این همه نیست
در نظر او، یکی از آفات زهدفروشی غرور و خودبینی است. زاهدان، با نگاهی
به خرمن اعمال و انبوه طاعات خود، دچار عجب می شوند که آنان را از رسیدن
به سرمنزل مقصود محروم می دارد: زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه. خودبینی زاهد باعث
می شود که به دیگران به چشم حقارت بنگرد و به عیب‌های مردم نظر کند و به ملامت
آنان پردازد:

یا رب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید دود آهیش در آینه ادراک انداز
از آفات دیگر زهدگرایی عبوس و بدخویی است. زاهد از زندگی در این دنیا ناخشنود
است و، از این رو، مدام ملول است و، در اثر این ملال، عبوس و بدخو. حافظ از بدخویان
گریزان و خواهان خوشخویان است:
عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید خرقة دُردی‌کشان خوشخویم
بی توجهی به زیبایی‌های جهان از آفات زهدورزی است. حافظ در زیبایی‌های جهان
جلوه جمال خدایی می بیند:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
از نظر حافظ، توجه به زیبایی‌ها زمینه‌ساز شکوفائی استعدادهای آدمی می شود و او را
به منزلگه عشق می رساند که زاهدان از آن بویی نمی برند:

پشمینه‌پوش تندخو از عشق نشنیدست بو از مستیش رمزی بگو تا ترکِ هشیاری کند
ظاهرپرستی نیز از آفات زهدفروشی است که موجب می‌شود زاهدان از حقایق
هستی بیخبر و از پی بردن به رازِ درونِ پرده محروم بمانند:
زاهدِ ظاهرپرست از حالِ ما آگاه نیست در حقِ ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
رازِ درونِ پرده ز رندانِ مست پرس کاین حال نیست زاهدِ عالی‌مقام را

تنوع و تغییر لحن در دیوان حافظ

در اشعار حافظ، به مقتضای موقع و مقام و در قبال مخاطبانی از هر دست، لحن‌های
گوناگون و متنوع (بازدارنده / برانگیزاننده، صریح / مبهم، جدی / طنزآمیز، شاکرانه / شاکیانه، مغرورانه /
فروتنانه، استوار / مردد، نوازشگر / ستیزه‌جو، جدلی / معتدل، حسرت‌آمیز و نوستالژیک / آینده‌نگر، پرده‌در /
پرده‌پوش، امیدوار / نومید، طربناک / حزین، پرخاشگر / نرم، مبارزخواه / سپرانداخته) وجود دارد. تغییر
لحن در محور عمودی شعر نیز از خصایص غزل‌های حافظ است. او، در بسیاری
از غزل‌ها، به مقتضای تغییر مخاطب یا راوی، لحن سخن را تغییر می‌دهد که گاه
ابهام‌آفرین است و درک مراد شاعر را دیریاب می‌سازد. این ویژگی را می‌توان
در غزل‌هایی که ساختار مکالمه‌ای دارند به وضوح دید، شاهد بارز آن غزل به مطلع «گفتم
غم تو دارم گفتا غمت سرآید» است.

این غزل از نه گفت‌وگوی کوتاه عاشق و معشوق تشکیل شده است. غزل با وصف
حال عاشق آغاز می‌شود. لحن محبت‌آمیز و رمانتیک است: «گفتم غم تو دارم» و معشوق با
لحنی نوازشگر و امیدبخش پاسخ می‌دهد: «گفتا غمت سرآید». لحن عاشق، در مصرع دوم،
ملتمسانه است: «گفتم که ماه من شو»، اما معشوق نکته سنج و شوخ طبع، رندانه در جمله‌ای
شرطی جواب می‌دهد: «گفتا اگر برآید»، که در آن ابهام است (اگر ماه برآید / اگر ماه تو شدن برآید)
همچنین با ابهام لطیفی قرین است بر حسب آن که فروتنانه و نشانه احترام به عاشق تلقی
شود یا از سر ناز و غرور که در ابیات دیگر از آن نشان است.

در بیت دوم، لحن عاشق تعلیمی و توصیه‌گر و هم‌کنایه‌آمیز است و، در واقع،
بی‌وفائی معشوق را به رخ او می‌کشد: «گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز»؛ معشوق نیز با لحنی
شوخ، توصیه او را، به تلویح، نابجا می‌شمارد: «گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید».

عاشق، در بیت سوم، واکنشی چاره‌ساز و فهرکنانه دارد: «گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم» و معشوق بیهودگی تلاش عاشق را گوشزد می‌سازد: «گفتا که شبرو است این از راه دیگر آید». در بیت چهارم، شاعر، با بهره‌جویی از مضامین سنتی «کفر زلف سیاه» که به آفتاب رخ رهنمون است، به عاشق لحن شکوه‌آمیز می‌دهد: «گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد» و معشوق، در پاسخ، نقش راهبری عطری زلف را (به آفتاب رخ) گوشزد می‌سازد و عاشق را نوید می‌دهد.

در بیت پنجم، عاشق - که انگار از قهر و شکوه حاصلی نیافته، با لحنی رمانتیک از خوشی هوای برخاسته از باد صبح دم می‌زند، انگار می‌خواهد فضای گفت‌و شنود را لطیف سازد و مسیر آن را به جهت دلخواه بکشاند (گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد)؛ اما معشوق، با طنز و لحنی فخر فرو شانه، نسیم خوشتری را یاد آور می‌شود: «گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید».

در بیت ششم، لحن عاشق حسرت‌آمیز است: «گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت» و معشوق، این بار با لحنی امیدبخش، حاجت او را به شرط بر آوردنی می‌خواند: «گفتا تو بندگی کن تا بنده پرور آید».

در بیت هفتم، باز لحنی گله‌آمیز و ملتمسانه دارد اما این بار به جای وجه امری وجه استفهامی را اختیار می‌کند: «گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد»؛ و معشوق، گویی نمی‌خواهد پاسخی قطعی بدهد، عاشق را در انتظار نگه می‌دارد و، با لحنی بس لطیف و خودمانی، نوید آشتی می‌دهد: «گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید».

در آخرین بیت، عاشق، باز با لحنی حسرت‌آمیز، از گذشته سخن می‌گوید: «گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد»؛ و معشوق، با نکته‌سنجی و لحنی نوازنده، پاسخ می‌دهد: «گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید». و این، در واقع، پاسخی است که حافظ از سر تجربه و محض دلخوشی به خود می‌دهد.

در این گفت‌و شنود، هر چند لحن‌ها نوسان دارد، آغاز و انجام امیدبخش است. حافظ، در این غزل، روحیه دو چهره اصلی عاشق و معشوق سنتی را از طریق لحن سخن آنان نشان می‌دهد. نگاه او به رابطه عاشق و معشوق را نیز می‌توان از لحن کلام او دریافت - رابطه‌ای فرهیخته و محبت‌آمیز با رگه‌ای از گله و شکوه اما امیدبخش، رابطه ناز و نیاز

(چو یار ناز نماید شما نیاز کنید)، با لحنی خودمانی و لطیف و ظریف و گاه شیطنت آمیز در حاضر جوابی های معشوق.
حافظ، در این غزل نمایشی، نشان می دهد که در ایفای هر دو نقش عاشق و معشوق سنتی مهارت در خور تحسین دارد.

نتیجه

لحن در شعر دارای نقش های زیبا شناختی و سبک شناختی و عامل شکل گیری روابط عاطفی میان شاعر و خواننده است. تشخیص درست لحن در خوانش هر شعر زمینه ساز درک معنای اصلی آن است. همچنین لحن به نوعی شناسنامه چهره ها و نمودار فردیت آنان است. از شیوه بیان می توان به شخصیت و منش و مزاج نفسانی سخنگو پی برد. لحن قدرت انتقال معانی و مفاهیم و احساسات را قوت می بخشد و نقش مهمی در تأثیر کلام دارد.

حافظ، با بهره جویی از آواها، تکواژها و واژه هایی که بار عاطفی خاصی را منتقل می کنند همچنین با نحوه چینش آنها در جمله و چگونگی هم نشین کردن جمله ها همراه با عناصر موسیقایی و صور خیال، به لحن خاص خود دست می یابد.
بخشی از موفقیت های حافظ، ناشی از یافتن لحنی مناسب برای بیان حالات نفسانی و افکار خود در قالب غزل است. حافظ، با انتخاب لحن رندانه، از نابسامانی های روزگار و جامعه یاد می کند. لحن کلی سخن او در اشعار رندانه است که بر غالب غزل های او حمل شده است. این لحن آمیزه ای است از انکار و تسلیم که نمود برجسته آن را در طنزهای شاعر می توان سراغ گرفت. لحنی رندانه و چندلایه قرین ایهام و ابهام که غزل های او را متمایز می سازد.
تنوع لحن در دیوان حافظ چشمگیر است. شاعر این لحن ها را به اقتضای موقعیت و مضمون سخن اختیار می کند و در ابیات غزل می گنجانند. بدین قرار، لحن، در کاربرد حافظ، سیال و متنوع است. در اغلب غزل های او، لحن های گوناگون در هم تنیده اند و هم نشینی آنها ساختاری خوشایند پدید آورده است.

منابع

- آشوری، داریوش، عرفان و رندی در شعر حافظ، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۱.
- اسکولز، رابرت، عناصر داستان، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
- پورنامداریان، تقی، گمشده لب دریا، سخن، تهران ۱۳۸۲.
- پین، جانی، سبک و لحن دردستان، ترجمه نیلوفر اربابی، رسش، اهواز ۱۳۸۹.
- تودوروف، تزوتان، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه محمد نبوی، نشر آگه، تهران ۱۳۷۹.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، دو جلد، علمی و فرهنگی و سروش، تهران ۱۳۶۶.
- دیوان حافظ، به تصحیح قزوینی- غنی، اساطیر، تهران ۱۳۶۸.
- زرتین‌کوب، عبدالحسین، از کوچه‌رندان، چاپ ششم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- شمیسا، سیروس، نقد ادبی، فردوس، تهران ۱۳۷۸.
- طاهری‌نیا، علی‌باقر، مریم عابدی، و مریم رحمتی ترکشوند، «بررسی پدیده نارسسیسیسم (خودستایی) در شعر حافظ و متنّبی»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال دوم، ش ۳ (زمستان ۱۳۸۹)، ص ۲۲۵-۲۵۱.
- لوئیس، لسلی، «عناصر داستانی»، مجله ادبیات داستانی، ش ۲ (۱۳۷۱)، ص ۲۶-۲۷.
- مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، چاپ دوم، توس، تهران ۱۳۶۵.
- میرصادقی، جمال، عناصر داستان، سخن، تهران ۱۳۸۰.

Eliot, T.S. (1975), *On Poetry and Poets*, New York, Octagon Books.

□